

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که آیا در موارد اقل و اکثر ارتباطی برائت عقلیه جاری است یا نه؟ که مقام اول بود. فرمودند که وجوهی برای برای جریان برائت عقلیه ذکر شده که در مصباح الاصول علی‌رغم این‌که فرموده وجوهاً دوتا وجه ذکر کرده.

وجه اولی که عرض کردیم که در مصباح الاصول نیامده وجهی است که از ابتداء کلام شیخ رضوان الله علیه استفاده می‌شد.

وجه دوم که وجه اولی است که در مصباح الاصول بیان شده از بخش دیگری از کلام شیخ اعظم استفاده می‌شود و آن این بود که این‌جا علم اجمالی منحل است به خاطر این‌که ما علم داریم به این‌که اقل واجب است إما بالوجوب النفسی و إما بالوجوب الغیری؛ پس بنابراین اقل مسلّم است که واجب است و هر وقت یک طرف علم اجمالی تبدیل شد به علم تفصیلی؛ آن‌جا علم اجمالی منحل می‌شود و این‌جا این چنین است. که خب اشکالات این هم بیان شد، بعضی اشکالاتی دیگر هم البته وجود دارد که حالا ممکن است بعدها در ضمن بعض بیانات ذکر بشود. ولی عمده اشکالاتش بیان شد.

وجه سوم که باز از عبارت شیخ اعظم استفاده می‌شود این هست که ما نمی‌گوییم که وجوب اقل برای ما مقطوع و مسلّم است بالعلم التفصیلی برای خاطر این‌که یا وجوب نفسی دارد یا وجوب غیری دارد. نه، ما وجوب غیری را اصلاً منکر هستیم، اصلاً قبول نداریم. بلکه این را می‌گوییم؛ می‌گوییم ما یقین داریم بالعلم التفصیلی که اگر ما اقل را ترک کنیم؛ این‌جا استحقاق عقوبت داریم. برای خاطر این‌که یا اقل خودش واجب نفسی است یا واجب نفسی اکثر است و به واسطه ترک اقل آن هم ترک می‌شود. پس من یقین دارم با ترک اقل آن تکلیف موجود فی‌البین را یقین دارم شارع این‌جا تکلیفی دارد آن را مخالفت کردم. چون یا خود این است آن، آن وجوب روی خود، روی این است فقط یا روی اکثر است. خب روی اکثر هم باشد من اقل را ترک کنم اکثر را ترک کردم دیگه، پس عقاب بر ترک اقل مقطوع است. از این نمی‌توانم برائت عقلیه جاری کنم. اما عقاب بر ترک اکثر؛ این مشکوک است. بیانی برای آن ندارم. آن‌جا علم تفصیلی دارم و آن‌چه که در نظر عقل مهم است و می‌گوید اجتناب بکن عقاب است. حالا کار ندارد منشأ این عقاب این است که خود این بستوجب العقاب یا این اگر ترک بشود یک چیز دیگری که آن واجب به واسطه ترک این ترک می‌شود. این برایش مهم نیست. فلذا است که عقل می‌گوید این را نباید ترک کنی چون بالاخره اگر این را ترک کنی، این اقل را ترک کنی عقاب دامن‌گیر تو می‌شود.

فرموده است که (عبارت شیخ را عرض می‌کنم). «فلانّ عدم جواز المخالفة القطعية» با آن تکلیفی که این‌جا یقین دارم نماز واجب است. حالا نمی‌دانم نماز با قنوت است یا نماز بدون قنوت است «لکونها مخالفة معلومة بالتفصيل فإن وجوب الأقل» که این‌جا هم خوب

دقت می‌فرمایید «بمعنی استحقاق العقاب بترکه معلوم تفصیلاً» می‌دانم اگر اقل را نیاورم استحقاق عقاب حتماً دارم «و إن لم يعلم أن العقاب لأجل ترك نفسه أو لترك ما هو سبب في تركه و هو الأكثر فإن هذا العلم» که من بدانم برای خودش هست یا برای این است که با این ترک می‌شود یک امر آخری که آن واجب است «فإن هذا العلم غیر معتبر فی إلزام العقل بوجوب الإتيان» این‌که من بدانم منشأ آن خودش هست یا چیز دیگری است این معتبر نیست در الزام عقل به وجوب إتيان، عقل در این صورتی که عقاب است؛ مثل این‌که من یقین دارم یا مولا گفته، من یقین دارم این نصب سلّم واجب است. من اگر نصب سلّم نکنم؛ واجب به این معنا؛ اگر این نصب سلّم نکنم عقاب می‌شوم چون یا مولا به من گفته «كن على السطح» و اگر نصب سلّم نکنم «كن على السطح» از بین می‌رود. من دیگر نمی‌توانم بروم سطح بروم بالا پشت‌بام باشم. یا این‌که نه، او فقط خودش می‌خواسته برود؛ به من واجب کرده پلکان بگذار این‌جا خودم می‌خواهم بروم که اگر گفته پلکان بگذار این‌جا خودم می‌روم؛ وجوب نفسی است. یعنی از من این را خواسته؛ برای این‌که خودش قدرت پیدا کند برو بالای پشت بام، یا نه، گفته برو بالا پشت بام و من را از باب این‌که (مقدمه است باید بگذارم) پس من در این‌جا می‌دانم اگر نصب سلّم نکنم حتماً عقاب می‌شوم برای این‌که یا آن تکلیف «كن على السطح» را ترک می‌کنم یا نگذاشتن سلّم یا این‌که خود نصب سلّم، خودش مورد امر مولوی مولا بوده، برای مصالح خودش گفته بگذار «إذ مناط تحريك العقل إلى فعل الواجبات و ترك المحرمات دفع العقاب و لا يفرق في تحريكه (عقل) بين علمه بأن العقاب لأجل هذا الشيء أو لما هو مستند إليه». این هم تقریب دومی است که در این تقریب شما می‌بینید دیگه آن اشکال این‌که ما مثلاً وجوب غیری قبول نداریم، وجوب مقدمه را قبول نداریم، این‌ها نمی‌آید. این این است که این‌جا یک عقابی ما می‌دانیم با ترک اقل یقین تفصیلی داریم عقاب موجود است. برای این‌که یا خودش تکلیف است ترک شده یا این سبب ترک تکلیف می‌شود که اکثر باشد و من عقاب می‌شوم. عقاب بر چی می‌شوم آن لازم نیست؛ عقل می‌گوید این‌جا عقاب می‌شوی، دامن‌گیر تو می‌شود. حالا بر این یا بر آن که این سبب آن بوده که آن ترک بشود؛ این دیگر برایش مهم نیست. خب این هم یک بخش عبارت شیخ اعظم است. و به احتمال قوی این‌که شیخ فرمود که غیری شاید همین مقصود اوست چون این‌جا تفسیر کرده، فرموده است که «فلأن عدم جواز المخالفة القطعية لكونها مخالفة معلومة بالتفصيل فإن وجوب الأقل بمعنى استحقاق العقاب بترکه» بمعنی؛ این وجوب اقلی که داریم می‌گوییم الزام عقل، این لزوم یعنی نه آن وجوب شرعی قانونی که آن اشکالات وارد بخواند بشود. وجوب اقل به معنای استحقاق عقاب به ترک این معلوم است تفصیلاً، این را ترک کنی عقاب دامن‌گیرت می‌شود حتماً، حالا چرا این را ترک کنی عقاب دامن‌گیرت می‌شود؟ برای این‌که یا خود این واجب است پس ترک واجب کردی یا این سبب ترک واجب است پس باز هم عقاب دامن‌گیرت می‌شود که واجب یک چیز آخری است این که نیاوری آن هم آورده نمی‌شود. چون آن مجموع این و یک چیزهای دیگری است.

س: یعنی انحلال را از این طریق درست کردند

ج: آره، از این طریق درست کرده. پس این‌که محقق خوئی قدس سره و شیخ آن را نسبت داده معنای اول را، وجه اول را، درست است ما به بعضی کلمات شیخ می‌خواهیم اقتصار کنیم، مثلاً همین‌جا علی الاقل، خب آدم ...، ولی بعد از این‌که خودش گفته بمعنی، وقتی خودش فرموده بمعنی؛ نمی‌شود به گردن ایشان گذاشت که او مقصودش هست که هم خلاف مبانی خودش هست هم خلاف مثلاً مسلک تحقیق است. پس این هم می‌شود

وجه آخر. حالا به شیخ نسبت داده بشود یا داده نشود، روی بعض المبانی؛ آن خودش یک وجهی است. حالا این مبنا مبنای شیخ باشد یا نباشد، علی بعض المبانی، آن خودش یک تقریبی است.

این تقریب خودش تقریب آخری است که کان ینبغی این که این هم به شیخ اعظم نسبت داده بشود و گفته بشود در عداد وجوه که خب وجه قوی‌ای است این، آن اشکالات هم به آن وارد نیست. حالا ببینیم اشکالات دیگری به آن وارد می‌شود یا نه؟ که ما اشکالات تک تک این‌ها را حالا فعلاً تفصیلاً حالا عرض نمی‌کنیم چون بعداً محقق خوئی می‌فرماید (بعد از این که این دو وجه را ذکر می‌فرماید) بعد می‌فرماید که

س: ...

ج: «هذا و قد ذکر لجریان البراءة موانع»: چهار پنج تا مانع را بعداً ذکر می‌کند که دیگه آن جا ذکر خواهیم کرد که خب البته موانع بیش از آن مقداری است که ایشان حالا ذکر فرموده که استدراک می‌کنیم ان شاءالله بعضی آن‌ها را. پس این هم یک بیان شد. پس تا حالا ما سه تا بیان از شیخ اعظم از عباراتش گأته استفاده می‌خواهیم بکنیم. حالا علی الاحتمال بیان اول که آقای خوئی ذکر فرموده بود آن را.

بیان دوم که محقق خوئی ذکر فرموده بود. بیان اول قرار داده بود.

بیان سوم آن بود که امروز ذکر کردیم که ایشان به وجوب غیری کار ندارد، به این کار دارد که ما می‌دانیم عقاب بر اقل مسلم است. یعنی بمعنی باز عقاب بر اقل به این معنا، یعنی عند ترک الاقل؛ عقاب مسلم است.

س: بر اقل هم بگوییم اشکال ندارد.

ج: حالا بر اقل نه، ممکن است

س: چرا دیگه

ج: نه، بر اکثر است یعنی بر آن کل است.

س: نه، وقتی خب

ج: نه بر این،

س: درست است. ولی وقتی این ترک بشود

ج: خودش این جور نفرموده ببینید؛ خودش فرموده

س: نه می‌دانم. کاری به عبارت ایشان ندارم ولی بر اقل هم درست است. به خاطر این که آن جایی هم که مقدمه می‌شود حال تعبیر... مقدمه، برای ترک اکثر؛ خود این سبب برای عقاب است. درست است که

ج: نه، این نیست.

س: ...

ج: در این است که آن مکلف به که مجموع بود، اکثر بود نیاموردی، با این آن ترک شد.

س: باز هم بر خود همین عقاب ... یعنی درست است که

ج: نه، نه، نه، نه

س: ولی مولا ... میگوید آقا من دارم تو را بر این عقاب می‌کنم.

ج: نه، نه، لزومی نیست بگوید بر این عقاب می‌کنم تو را، بعد می‌گوید اکثر را چرا انجام ندادی؟

س: چون این هم جزء آن است دیگه، چون جزء آن است

ج: تکلیف تو اکثر بود چرا انجام ندادی؟

س: چون اجزاء

ج: و با این اقل را که ترک کردی اکثر ترک شد

س: نه نه، چون اجزاء است می‌تواند بگوید. چون اجزاء است تک تک اجزاء را باید انجام بدهی، این اجزاء را انجام ندادی، خیلی ساده است. این اجزاء را انجام ندادی که باید انجام می‌دادی

ج: خب نه، چون اجزاء را انجام ندادی یا چون

س: حالا این تحلیلش است دیگه

ج: نه، نه، چون اجزاء را انجام ندادی یا چون تکلیف را که انجام ندادی

س: چون تکلیف تو که متشکل از این اجزاء بود انجام ندادی

ج: می‌دانم. وقتی کسی نماز نمی‌خواند می‌آیند می‌گویند چرا رکعت اول را انجام ندادی؟ یا می‌گویند چرا نماز چند رکعتی‌ات را نخواندی؟

س: بله، بله، به خاطر این که مقدمات ...

ج: بله، نماز چند رکعتی‌ات را نخواندی؟ نه، چرا رکعت اول را انجام ندادی؟ چرا رکعت دوم را انجام ندادی؟

س: بله، چون تک تک این‌ها مطلوب امور است بله

ج: نه

س: ... عقاب ...

ج: خب این بیان سوم بود

س: این بیان آخر را شما یعنی یک لُبّی هنوز کم دارد. ما توی علم تفصیلی وقتی می‌خواهد

علم اجمالی ما منحل بشود چه جوری علم اجمالی ما به وجود تکلیفی به واسطه علم
تفصیلی ما به استحقاق عقاب به ما نسبت به ترک اقل، نسبت به همین؛ استحقاق عقاب
نسبت به ترک اقل

ج: نسبت به ترک اقل نگوید

س: نسبت به ترک اقل است دیگه

ج: نه، یعنی بگوید فی

س: نسبت آن

ج: در صورت ترک اقل

س: ولو همین؛ حینیه باشد، تحیه... تهیه... باشد، طوری نیست

س: ... نباشد دیگه

س: همین! اصلاً همین! همین! که به واسطه این، به واسطه این ترک اقل استحقاق
عقاب پیدا می‌کند ببخشید چه جوری انحلال پیش می‌آید؟ من علم داشتم که یک تکلیفی
وجود دارد؛ نمی‌خواهیم هم حرف قبلی را بنزیم که بگویم علم ما به وجوب ینحل الی علم
تفصیلی به یک وجوبی إما غیراً إما نفسیاً... و یک زائدی که مجرای برائت بشود، این هم
نمی‌خواهیم بگویم. می‌خواهیم بگویم فقط علم اجمالی ما به تکلیف به واسطه این که
استحقاق عقاب بر این اقل وجود دارد علم اجمالی به تکلیف منحل می‌شود

ج: بله، این جا تکلیف ...، ببینید

س: این چه طور؟ این کجا به هم چسبید؟

ج: ببینید؛ این جا انحلال است

س: ... حد وسطش چیه؟

ج: انحلال حقیقی که نمی‌خواهیم بگویم

س: انحلال حکمی اصلاً

ج: بله، این جوری می‌گوییم. می‌خواهیم بگویم که، حرف، فرمایش شیخ این است که
این جا پس عقل آن چیزی که با؛ یعنی آن، چیزی که برمی‌انگیزاند انسان را به انجام؛ همان
احتمال عقاب است

س: بله

ج: خب، این جا عقل می‌گوید تو اگر می‌خواهی اقل را ترک کنی حتماً عقاب می‌شوی پس
از این پرهیز کن

س: می‌کنم. بله، حالا علم اجمالی ... منحل نشد

ج: خب، پس من نسبت به عقاب بر

س: وضع متیقن هستم

ج: بر ترک اقل چه هستم؟

س: یقین دارم

ج: بیان دارم اما بر عقاب بر اکثر بیان ندارم. در این بیان دارم چون علم تفصیلی دارم. اما بر عقاب بر اکثر بیان ندارم پس عقاب آن بلبیان می‌شود.

س: نشد. ما نسبت به این نمی‌خواهیم بحث کنیم که صرفاً نسبت به چه چیزی عقلاً بیان داریم

ج: بله، همین

س: نسبت به چه چیزی عقلاً بیان نداریم؟

ج: نداریم، بله

س: آن‌جا هم حتماً برائت است، طوری نیست که، اصلاً مشکل

ج: همین را داریم می‌گوییم. همین را ...

س: نه نه، ببینید؛

ج: همین را می‌گوییم

س: ما در ازاء، برای ازاء عدم الیابان‌ها که مجرای برائت هست در کنار آن خیلی جاها چون که یک علم اجمالی داریم علم اجمالی می‌آید عدم بیان را کنار می‌زند. من این‌جا باید علم اجمالی را اول کنار بزنم. تا علم ...

ج: علم اجمالی به چی؟

س: علم اجمالی به وجود تکلیف، من وجود تکلیفم به واسطه وجود استحقاق عقابی به ترک اقل؛ من نمی‌فهمم چه جوری دارد منحل می‌شود. بله، این‌که ما نسبت به یک چیزی که آن قدر متیقن ما باشد؛ ... استحقاق عقاب داریم و بیان عقلی داریم، به مازادش نداریم، عقلاً ماذا یحکم به العقل؟ بله، اما از آن طرف که وجود یک وجوبی یستتبع وجوب برائت ذمه‌ی یقینیه و این مازادی که، توی مازادی که چیز نباشد، منحل نشود این گردن‌گیر این را چه جوری شما می‌توانستید منحل کنید؟ بله، یک وقتی است بیان قبلی است می‌گویید وجوب ینحل به یک وجوب تفصیلی؛ می‌گوییم خوب است. اما وجوب لا ینحل باستحقاق عقاب، وجوب چه جوری ینحل باستحقاق عقاب؟ من این را نمی‌فهمم. ایشان، این‌ها می‌آیند یک حرفی که نزدیک به هم است می‌زنند می‌گویند خب، منحل شد.

ج: خوب دقت کنید ببینید شیخ این نکته‌هایش که می‌گویند عبارات شیخ خیلی چیز است، دقیق است و آدم باید حالا بعضی اساتید ما می‌فرمودند هر چی حرف‌ها بعد آمده همه‌اش یک جای کلام شیخ هست کسی دقت نکند. این‌جا شیخ ببینید یک عبارتی داشت؛ فرمود:

إذ مناط تحريك العقل إلى فعل الواجبات و ترك المحرمات دفع العقاب»، درست؟ یعنی آن تکلیفی که شما دنبال این هستید... که آن را... می‌خواهی منحل بکنی؛ آن بدون عقاب، مسئله عقاب حرفی توی آن نیست. آن که مهم است این است که شما کجا عقاب داری به خاطر آن تکلیف، حالا

س: فقط یعنی همین است؟

ج: حالا فرمایش ایشان این است دیگه، می‌گوید عقاب، از این‌جا عبارت ایشان ممکن است همین مطلب هم در بیاید که مرحوم اصفهانی و این‌ها می‌فرمودند که تکلیف تا عقاب همراهش نباشد اصلاً تکلیف نیست. تکلیف چه آن‌که ما ممکن؛ تکلیف عبارت از این‌که ممکن آن یبعث المکلف و ینزجر توی نفوس عادیه عقاب است که این‌کار را می‌کند.

س: ... مناط تحریک فقط عقاب نیست، احترام مولا هم هست

ج: حالا این، حالا آن اشکال به مطلب است. آن حرف دیگری است که ما فقط عقاب نمی‌گوییم.

خب این، شما این وجوبی که می‌گویید یا به این تعلّق گرفته یا به آن تعلّق گرفته، شیخ می‌فرماید که این وجوب؛ ما خود وجوب را که کار نداریم، ما آن عقاب را کار داریم که عقل می‌گوید تو باید ضرر بکنی، تو باید گرفتار عقاب نشوی، حالا می‌گوید، شیخ می‌فرماید عقاب به این‌ور که اقل باشد من بیان بر آن دارم چون علم تفصیلی دارم. عقاب بر آن‌ور من علم به آن ندارم. پس بنابراین آن‌جا چون بیانی بر آن عقاب ندارم قبیح است آن مؤاخذة، حالا این بیان شیخ اعظم. حالا این‌جا نسبت به این وجوه البته موانعی گفته شده، چندین موانعی گفته شده که بعد یکی یکی این‌ها را بررسی می‌کنیم. حالا این هم وجه سوم که عرض کردم به نظر می‌آید شاید که احسن این باشد که ما این وجه سوم را به شیخ نسبت بدهیم چون وجه دوم را چون هم به مبانی‌اش هم یک مقداری خلاف مبانی هست و خلاف مبنای خود شیخ اعظم هست. فلذا مثل این‌که دیدم آقای نائینی قدس سره می‌فرمود به قرینه مقام شیخ باید بگوییم مقصود او مثلاً چیز دیگری است. این را نسبت ندهیم به او.

وجه چهارم که از عبارت شیخ ممکن است استفاده بشود و این وجه ثانی است که محقق خوئی نسبت به شیخ داده.

وجه چهارم این است که بگوییم برائت عقلیه جاری می‌شود به خاطر این‌که ما نسبت به اقل یقین به وجوب نفسی داریم. روی خود وجوب می‌رویم نه توی عقاب باز، نه این‌که یقین داریم به جنس وجوب اعم از نفسی و غیره و جامعه‌ای، نه، می‌دانیم اقل وجوب نفسی دارد. منتها شک ما در این است که این وجوب نفسی استقلالی است یا ضمنی است؟ پس نسبت به وجوب اقل یقین به وجوب نفسی داریم. چون یقین به این وجوب نفسی داریم پس برائت عقلی جاری نمی‌شود. اما نسبت به اکثر شک داریم که وجوب دارد یا ندارد، محتمل است وجوب نفسی داشته باشد. این کلامی است که شیخ قدس سره باز در عبارتی از ایشان هست. اصلاً ایشان در صفحه 321 فرموده: «أنّ الجهل مانع عقلی عن توجه التكليف بالمجهول إلى المكلف» البته این عبارت توجیه می‌خواهد دیگه، جهل مانع عقلی توجه تکلیف نیست. در شبهات بدویه که ما جاهل هستیم این‌جور نیست

که تکلیف متوجه ما نباشد. یعنی توجه تکلیف منجز،

س: شاید هم تنجز بوده

ج: شاید هم عبارت، ولی عبارت الان توجه است. «مانع عن توجّه التكليف» یا این که تکلیف به معنای لغوی اش باشد؛ یعنی کلفت، همان گردن گیری؛ نه این که تکلیف یعنی وجوب، حرمت، این ها، خب «مانع عن توجّه التكليف بالمجهول إلى المكلف؛ لحكم العقل بقبح المؤاخذه على ترك الأكثر المسبّب عن ترك الجزء المشكوك من دون بيان»، بخواهد به ترک اکثر من را عقاب بکند در وقتی که من اقتضای بر اقل کردم و اکثر را نیاوردم، این عقاب بر مجهول است چون من نسبت به اکثر علم ندارم، نسبت به وجوب اکثر علم ندارم، این عقاب بر مجهول است و این که می گوییم به او نمی تواند عقاب بکند «و لا يعارض بقبح المؤاخذه على ترك الأقلّ من حيث هو من دون بيان» نمی توانی این حرف را راجع به اقل بزنی که این جا من دون بیان، ما که نمی دانیم حتماً اقل واجب است. از یکفای، این جایش دیگر از آن در آوردند این بیان را «إذ يكفي في البيان المسوّغ للمؤاخذه عليه» بر اقل «العلم التفصيلي بأنه مطلوب للشارع بالاستقلال أو في ضمن الأكثر، و مع هذا العلم لا يقبح المؤاخذه» پس نسبت به اقل علم دارم به این که این واجب نفسی است، حالا یا بالاستقلال اگر خودش تنها واجب است و اکثر واجب نیست و إما در ضمن، اگر اکثر واجب است خب این اقل هم واجب نفسی است دیگر. خب

س: این تحلیل مطلوب شرعاً را داشت ...

ج: بله؟

س: ایشان تحلیل وجوب شرعی نه گفتند مطلوب شرعاً ...

ج: این مطلوب یعنی همین دیگر، به معنای ...

س: نه کسی بخواهد اشکال کند به خاطر این که ما واجباتی متعدد نداریم که در ذات، واجب ذات اجزاء که

ج: بله؟

س: در واجب ذات اجزاء یک وقت هست در مستحبات تعدد مطلوبی هستیم این جا اشکال می شود دیگر، مستحبات تعدد مطلوبی هستیم، ما در جزء را چه در کل ببینیم چه جزء را بما هو جزء بدانیم یک مطلوب است چون تعدد مطلوبی می بینیم توی مستحبات، اما توی واجبات که تعدد مطلوبی نمی بینیم اجزاء ذات، اجزاء واجب

ج: در مستحبات هم تعدد مطلوبی همه جا نیست، مثلاً نماز ...

س: آن جاهایی که هست ...

ج: مثلاً نماز مستحبی این طور نیست که یک رکعتش بخواهی و رهایش بکنی بگویی

س: یک رکعتش نه ...

ج: خب همین، پس همین است، همین دیگر ...

س: ... قیام نه قیامش

ج: یک جاهای خاصی است که تعدد مطلوب است ...

س: عیب ندارد جاهایی که می‌گویند، قیامش تعدد به ...

ج: نه این مقصود ایشان از این مطلوب همین اقل و اکثر ارتباطی است دیگر یعنی.

حالا این در بیان این، در بیان این قسمت شیخ محقق خوئی قدس سره ابتداءً یک بیانی می‌کنند بعد می‌گویند لابد به این بیان، بیان خوبی است و توضیح می‌دهند که آن توضیح خودشان درحقیقت توضیح فرمایش شیخ قرار می‌دهند ولی اول بیان شیخ را به این شکل نقل می‌کنند و توضیح می‌دهند که می‌فرمایند در واجبات نفسی که می‌خورد به یک مرکب درحقیقت این وجوب ملحق می‌شود به وجوبها، پس صلّای که می‌آید روی صلّ صلاة الظهر که یک مرکب است این صلّ منحل می‌شود به کبر، إقرأ، إقرأ آن هم باید گفت إقرأ سورة الحمد باز به تعداد اجزاء و حروفی که تشکیل می‌دهند سوره‌ی حمد را إقرأ الف، باء بسم الله را، إقرأ سین بسم الله را، إقرأ م بسم الله را همان طور، همین جور ...

س: همان واجبات نفسی که دارند همین یعنی....

ج: همه‌ی این‌ها واجبات نفسی است بله.

پس بنابراین منتها ایشان می‌فرمایند که این وجوب هریک از این‌ها به نحو شرط متأخر مشروط است به این که بقیه را بیاوری و شاهد بر این که منحل می‌شود به وجوبها این است که وقتی شما یکی را آوردی دیگر لازم نیست تکرارش بکنی آن امثال شد امرش ساقط می‌شود. پس این صلّ درحقیقت منحل می‌شود به این اجزاء امر دارد، امر دارد، امر دارد، امر دارد ایت بهذا، ایت بهذا، ایت بهذا، ایت بهذا، همه‌اش هم وجوب نفسی است. منتها مشروط است به این که ایت بهذا به شرطی که بقیه را بیاوری، ایت بهذا به شرطی که بقیه را بیاوری. بعد خوب من این اقل را می‌دانم ایت به ایت به ایت به دارد؛ آن اکثر آن مازاد، آن نمی‌دانم ایت به ایت به دارد یا ندارد؟ پس بنابراین این‌ها را یقین به تکلیف دارم آن را شک در تکلیف دارم، پس بنابراین انحلال درست شد دیگر. آن صلّ در واقع منحل می‌شود و این‌ها ...

س: این علی هم درست می‌شود دیگر؟

ج: بله؟

س: علی که عرض کردیم درست می‌شود دیگر؟

ج: علی بله درست می‌شود ...

س: دیگر عند دیگر نیست ...

ج: عند نیست بله علی برای همین.

این یک جور بیان توی کلامشان هست، یک بیان دیگر هم در کلام هست و آن این است که مقصودمان از انحلال این نیست که امرها درست می‌شود، شاید عرفی هم نباشد این، که

همان‌جور که عرض کردم وقتی نشأتش بیشتر می‌شود که یک وقت ما می‌گوییم آن قلبیه قلبیه‌های امر دارد این‌جوری منحل می‌شود یک وقت می‌گوییم نه آن قلبیه‌ها هم خودش اجزاء دارد. مثلاً کُبر، خب کُبر خودش الف دارد، همزه دارد، کاف دارد، ب دارد، ر دارد، پس چهارتا امر آن‌جا درست می‌شود. سوره‌ی حمد هم همین‌جور و قانون دارد، سوره‌ی نمی‌دانم همین‌طور قانون، تک تک تک، این را یک وقت می‌خواهیم بگوییم، یک وقت نه گفته می‌شود که این اوامر به مرکب، این امر امر واحد است ولی پر می‌گشاید روی اجزاء، منبسط می‌شود. ما وقتی می‌گویید صلّ می‌دانیم این منبسط شده تا این‌جا، مازادش را نمی‌دانیم منبسط شده روی آن یا نه؟

س: این دیگر شاعرانه است دیگر، وقتی همین همزه و کاف و باء و راء مطلوب نفسی مولا هست امر هم دارد اشکالی ندارد ...

ج: نه ببینید وقتی می‌گویید صلّ تا حالا شما تا توی مدرسه نیامده بودید و صلّ خب این یک امر دارد به نماز ... مرکب است ...

س:

ج: نه این صلّ که می‌گویند یعنی هفتصد هشتصدتا صلّ است، هفتصدتا هشتصدتا ایت هست ...

س: نه مطلوبش را قبول دارید؟

ج: بله؟

س: عرفی‌اش ...

ج: نه مطلوبش هم ...

س: واقعاً عرفاً همین‌طور می‌گوید ...

ج: نه مطلوب هم به چه معنا؟

س: ملزم بکنیم، همین الله اکبر را خدا دوست دارد ولی بقیه را هم باید به آن ملزم ... همین‌طور است ...

ج: نه ببینید مطلوبیت همان حرف‌هایی که در مقدمه‌ی واجب زدند گاهی از مطلوب یک شیئی یترشع، محویت نسبت به سازنده‌ی او و این اجزاء چون آن کل را درست می‌کند، اکبر درست می‌شود و هکذا بقیه. ولی امر عرفی عقلانی بر این است که بر این مرکب امر می‌کنند دیگر نه این‌که نه این امر بر مرکب یعنی مرکب اصلاً امر ندارد یا این‌که نه شما یک اضافه می‌کنید می‌گویید الله اکبر پنج‌تا امر دارد ...

س: یکی خودش است چهارتا ...

ج: آره، این‌جور می‌گویید.

ظاهر این است که کلام شیخ اعظم قدس‌سره توی عبارت‌شان حالا نبود، فرمود که می‌دانیم این مطلوب است ولی استقلال او ضمن الاکثر، حالا ضمن الاکثر را آقای خوئی

آمده یکی آن جوری معنا کردند یعنی عبارت آقای خوئی هم هردو تعبیر در آن هست که ممکن است حالا یکی‌اش را به دیگری برگردانیم، یکی منحل می‌شود به این شکل، یکی این‌که نه همان تکلیف واحد انبساط پیدا می‌کند، پر می‌گشاد روی اجزاء. و حالا اگر بگوییم منحل می‌شود ما می‌بینیم آن تا آن‌جا منحل شده یعنی صدتا ایت مثلاً پیدا کردید، این ایتی نسبت به قنوت را شک داری، خب برائت جاری، برائت عقلی جاری می‌شود. یا انبساط پیدا کرده، خب می‌دانی تا آن‌جا انبساط پیدا کرده، اما این امر پر گشوده روی قنوت یا نه؟ خب برائت عقلی جاری می‌کنیم نمی‌دانیم این صلّ روی آن قنوت پر گشوده یا نه؟ برائت جاری می‌کنیم.

س: این تعبیر فنی‌اش چی شد حاج آقا، ما متوجه ...

ج: تعبیر فنی ...

س: تعبیر فنی همین پر گنشودن چی شد؟

ج: انبساط

س: انبساط یعنی چی؟

ج: یعنی این‌که پهن شده ...

س: یعنی این مطلوب نفسی مولا هست ولی امر ندارد؟

ج: نه همان امر ...

س: آقا پر گشوده که یک تعبیر شاعرانه است ...

ج: عجب است! پس این‌که شما ...

س: ... الله اکبر یک همزه ...

ج: آهان شما می‌گویید زایش اشکال ندارد، این صلّ می‌زاید پانصدتا امر...

س: زایش نیست اصلاً ...

ج: شما این جوری می‌گویید، اما اگر خودش این جوری، این واقع می‌شود ...

س: ما کلمه ... ما کلمه‌ی فنی می‌گوییم، می‌گوییم آقا این مطلوب نفسی مولا است به نفع شرط متأخر هم ...

ج: این مطلوب یعنی امر دارد یا نه؟

س: امر دارد شرط ...

ج: آهان یعنی به تعداد ... پس صلاة امر ندارد کلاً ...

س: چرا، امر دارد ...

ج: پس پنج تا امر دارد مثلاً در

س: مجموع یک سری اوامری است ...

ج: آهان دوتا ... اجزاء را گفتی دیگر ...

س: شرط متأخر دارد از آن یک تعبیر واحد می گیریم ...

ج: بله.

س: حاج آقا تعبیر فلسفی هم دارد همین فرمایش پر گشودن توی وجود جزء این وجود کلی یک تعبیری آقایان دارند حالا یادم نیست فلسفه

ج: وحدت عین کثرت، کثرت عین وحدت ...

س: که وجود جزء این است وجود کل

ج: بله

س: آن جا یک تعبیری می کنند حالا ما خیلی هم نمی فهمیم چی می گویند آقایان ولی چنین حرفی دارند که وجود جزء اصلاً عین وجود کل است ...

ج: بله الان گفتیم، قبلاً هم گفتیم دیگر، خود آقای خوئی هم گفتند خواندیم، فلذا گفتیم مقدمه‌ی واجب در اجزاء مرکب معقول نیست، چون ما دو چیز، دو وجود نداریم. در مقدمه، مقدمه بودن که دو وجود باشد این وجود مقدمه‌ی آن وجود است، این جا مرکب ما عین همین است ...

س: یعنی مطلوب است ولی امر ندارد دیگر، آخرش این می شود ...

ج: بله؟

س: مطلوب مولا هست ولی امر ندارد ...

س: ... مستقل ندارد، امرش همین است ...

ج: همین است، یعنی نماز مطلوب من است، نماز چی هست؟ چیزی است که از این ها تشکیل می شود.

«الوجه الثانی: هو أيضاً مأخوذ من كلام الشيخ» که گفتیم از کجای کلامش «و هو ان الأقل واجب یقیناً بالوجوب الجامع بین الوجوب الاستقلالی و الوجوب الضمنی» که اگر این کلمه‌ی «بالوجوب النفسی الجامع» کلمه‌ی النفسی می آورند ... «بالوجوب الجامع بین الوجوب الاستقلالی و الوجوب الضمنی» یعنی می دانیم وجوب نفسی دارد منتها فقط نمی دانیم استقلالی است یا ضمنی است؟ «إذ لو كان الواجب فی الواقع هو الأقل فیکون الأقل واجباً بالوجوب الاستقلالی. و لو كان الواجب فی الواقع هو الأكثر، فیکون الأقل واجباً بالوجوب الضمنی، لأن التکلیف بالمرکب» حال چرا یقین داریم که این حتماً وجوب نفسی را دارد حالا یا مستقلاً یا به ضمناً؟ می گوید «لأن التکلیف بالمرکب ینحل إلى التکلیف بكل واحد من الاجزاء، و ینبسط التکلیف الواحد المتعلق بالمرکب إلى تکالیف متعددة» اگر این

الی تکالیف نگفته بود و عن ینبسط را علی گفته بود، انبساط علی است اگر بخواهد پر گشوده باشد ولی چون می‌گوید قبلش فرمود ینحل، بعد این‌جا می‌گوید ینبسط الی تکالیف، الی تکالیف متعددة متعلقة بکل واحد من الاجزاء. و لذا لا یكون الآتی بکل جزء مکلفاً بآتیانه ثانیاً» خب اتصال کردی دیگر «للسقوط التکلیف المتعلق به» الله اکبر که گفتی امر به تکلیف ساقط شد، دیگر لازم نیست دوباره بگویی، حمد را خواندی تکلیف به حمد ساقط شد دیگر دوباره لازم نیست بگویی و این‌ها هرکدام تکلیف جداجدا دارند. «بل الآتی بکل جزء یكون مکلفاً بآتیان جزء آخر بعده، لكون التکلیف متعلقاً بکل جزء مشروطاً بلحوق الجزء التالی بنحو الشرط المتأخر» این قسمت از کلام لا یخلوا من شیء، که بگویم امر به هرکدام بنحو شرط متأخر مشروط است بقیه را بیاوریم؛ خب اگر بنحو متأخر، شرط وجوب را که ما لازم نیست بیاوریم خب نمی‌آوریم. اگر بنحو شرط متأخر آوردن بقیه شرط به این است که آن قبلی امر داشته باشد، خب شرط واجب است که ما باید اتیان بکنیم شرط وجوب را که ما لازم نیست محقق بکنیم که، اگر به این نحو باشد. نه هر کدام از این‌ها مشروط است صحتش، درستیش، مصلحتش به این‌که بقیه بیاید، واجب مشروط است نه وجوبش مشروط است به این‌که، اگر وجوبش مشروط باشد به بقیه خب آدم نماز نمی‌خواند اصلاً راحت ..

س: شرط متأخر واجب است یعنی؟

ج: شرط متأخر واجب است نه وجوب مشروط است.

فلذا عبارت یک مقداری چیز دارد «لكون التکلیف متعلقاً بکل جزء مشروطاً» تکلیف می‌فرماید مشروطاً، عبارت این است، حالا معلوم نیست ایشان فرموده باشد، عبارت مقرر این است شاید درست تلقی نکرده ...

س: نه درست می‌گوید تکلیف متعلق ...

ج: تکلیف مشروط نیست ...

س: نه نمی‌گوید تکلیف ... می‌گوید تکلیف یعنی مکلف به را دارد می‌گوید ...

ج: آقای عزیز نه ...

س: تکلیف متعلق به این است یعنی شرط متأخر واجب می‌شود دیگر ...

ج: نه

س: تکلیف به معنای مکلف است حاج آقا، تکلیف به معنای وجوب نیست

ج:

س: نه تکلیفش نه، آقا می‌گویند تکلیف چی هست؟ می‌گوید تکلیفم این است، هست دیگر، تکلیف مکلف به هست ...

س: حاج آقا وقتی می‌گوید تکلیف متعلق به او هست یعنی مکلف به شرط متأخر دارد

ج: نفرموده این‌جا ...

س: نه نه الان ما می‌گوییم تکلیف متعلق به این است یعنی چی؟

ج: چی؟

س: می‌گوییم تکلیف متعلق به شیئی است که شرط متأخر دارد، یعنی واجب شرط متأخر دارد ...

ج: می‌گوییم تکلیف یعنی واجب، یعنی وجوب نه واجب ...

س: نه وجوب، واجب ...

ج: تکلیف، نه نه نه

س: تکلیف یعنی وجوب ولی می‌گوید تکلیف متعلق به شرطین است. مثلاً من می‌گویم آقا تکلیف متعلق است به روزه‌ای شب غسل بکنی، این می‌شود شرط متأخر واجب دیگر، تأکیدی نیست متعلق است به روزه‌ای که شبش غسل بکنی، می‌شود شرط متأخر واجب دیگر ...

ج: بله

س: این هم همین را می‌گوید ...

ج: آن‌جا درست می‌گویید آن‌جا، نه اما اگر شما بگویید وجوب روزه، تکلیف یعنی وجوب روزه ...

س: آخر می‌گوید تکلیف متعلق است به، نمی‌گوید خود تکلیف ...

ج: آقای عزیز می‌دانم، می‌گوید تکلیف، تکلیف یعنی چی متعلقاً؟ تکلیف چی هست که متعلق است؟

س: تکلیف یعنی وجوب ولی وقتی بگویی متعلق است می‌شود واجب دیگر ...

ج: ای شما می‌گویید تکلیف به صلاة مشروط است به زوال ...

س: الان این عبارت درست است یا نه؟ تکلیف متعلق است به روزه‌ای که

ج: به روزه‌ای که، این‌جا که نگفتید به روزه‌ای که، بله آن‌جا داری شرط روزه یعنی قید روزه قرار می‌دهید، قید واجب قرار می‌دهید اما نگفتید تکلیف مشروط است.

س: حاج الان چی هست؟

ج: آقا متعلقاً و مشروطاً هر دو اصل هستند برای ...

س: می‌دانم الان عبارت را می‌خوانید یک‌بار دیگر

ج: بله «لکون التکلیف متعلقاً بکل جزء مشروطاً»

س: آهان بکل جزء ...

ج: مشروطاً قید کی هست؟ «مشروطاً بلحوق الجزء التالی بنحو الشرط المتأخر»

س: ما می‌گوییم مشروطاً مثل همان روزه و غسل است، شرط همان اجزاء الله اکبر مشروط به این است که بیاوری

ج: خب حالا مقصودشان معلوم است این است و الا ..

س: چون وصف به جزء می‌گیرد بعد هم الان نمی‌گیرد به این عبارت تکلیف مشروط است ...

ج: حالا ظاهر است دیگر بله متعلقاً مشروطاً ...

س: نه می‌گوید بکل جزء مشروطاً، جزئی که تکلیف دارد مشروطاً ...

ج: آقا آن جور بود باید بفرماید بکل جزء مشروطاً، نگفت مشروطاً، متعلقاً مشروطاً یعنی به آن می‌خورد، اما آن جا باید بگوید بکل جزء مشروطاً. بابا جزء مشروط می‌شود آن جا نه تکلیفش ...

س: مشروطاً حال جزء است دیگر چرا حال تکلیف می‌گیرید؟

ج: خیلی خب حالا

«فتحصل أن تعلق التكليف بالأقل معلوم و يكون العقاب على تركه عقاباً مع البيان و إتمام الحجة» چون انحلال پیدا کرد دیگر، هرکدام این جوری شد «و تعلقه بالأكثر مشکوک فيه، و يكون العقاب عليه عقاباً بلا بيان». خب این یک بیانی است که ایشان برای بیان کلام شیخ می‌فرماید. پس حالا ما کلام شیخ را بخواهیم توضیح بدهیم فعلاً یک توضیح به انحلال است که یعنی امرها درست می‌شود، یک توضیح به انبساط است که نه امرها درست نمی‌شود بلکه همان امر واحد منبسط می‌شود روی اجزاء، یک وقت یک کاری دو جزئی است به دو جزء منبسط می‌شود، سه جزئی بود به سه جزء منبسط می‌شود، چهار جزئی بود به چهار جزء منبسط، یعنی این امر مال همه‌اش هست، امر مال همه‌اش است، این که می‌گوییم منبسط می‌شود یعنی امر مال همه‌اش است. این جا وقتی گفته صلّ نمی‌دانیم قنوت جزء آن هست یا نه؟ پس نمی‌دانیم این امر مال قنوت هم هست یا نه؟ مال آن‌ها می‌دانیم هست مال قنوت نمی‌دانیم هست یا نه؟ این هم بیان آخری است یعنی توضیح آخری است برای کلام شیخ اعظم. «و هذا الوجه مما لا بأس به» ایشان می‌فرماید این وجه دوم خوب است قبول داریم این وجه دوم را «و توضیحه يستدعي التنبيه على امر» آن امری را که تنبیه بر آن کردند همین امری است که ما قبلاً ابتدای سخن گفتیم روز اول که این‌جا ایشان می‌فرمایند و آن این است که فرض ما در واجب ارتباطی این است که نسبت به اکثر لا بشرط است نه بشرط لا، یعنی نمی‌دانیم نماز نسبت به قنوت آیا قنوت بشرط شیء است نسبت به قنوت که باید بیاوریم همان‌طور که نسبت به رکوع بشرط شیء است، نسبت به سجده بشرط شیء است، نسبت به قنوت هم بشرط شیء است؟ یا نسبت به قنوت لا بشرط است نه بشرط لا هست که قنوت مضر باشد. اگر بشرط لا باشد می‌شود متباین و ما باید دوتا نماز بخوانیم، یکی با قنوت یکی بی‌قنوت. بشرط لا بشرط یعنی مضر نیست آوردی ممکن است این جوری ... حالا این توضیحی که اول می‌دهند این است و این توضیح را برای خاطر این این‌جا دارند می‌دهند این را که برائت درست کنند، چون اگر آن جوری بشود می‌شود متباین برائت نمی‌شود جاری کرد، هردو را

باید بیاوری، باید احتیاط بکنی. پس آن زائدی که ما شک در آن داریم درحقیقت یک زائدی است که اگر هم واجب نباشد آوردنش مضر به صلاة نیست. خب حالا ایشان بعد یک توضیحی خودشان می‌دهند که می‌شود بیان سومی کأنّ برای فرمایش شیخ که دیگر حالا آن توضیح تفصیل دارد دیگر وقت گذشته، این را می‌گذاریم برای جلسه‌ی بعد که درحقیقت ...

س: پنجم می‌شود یعنی؟

ج: بله؟

س: می‌شود پنجم درواقع یعنی؟

ج: یعنی ما بیان‌مان اول و دوم و سوم، این سوم له تقاریر درست؟ سوم له تقاریر که سوم اصل و جامع‌اش چی هست؟ این است که ما یقین به وجود نفسی نسبت به اقل داریم. پس سر عقاب نمی‌رویم که در آن بیان سوم بود، در بیان به خدمت شما عرض شود که حالا

س: عقاب که همین امروز گفتید اولی دیگر، اولی امروز ...

ج: بله حالا از اول که بگویی یکی آن بیان اول شیخ اعظم بود. یکی بیان دوم ما این بود که وجوبی ما این‌جا اعم از جامع بین وجوب نفسی و غیره این هم دوم بود. بیان سوم این بود که ما استحقاق عقاب نسبت در ظرف ترک اقل را داریم این سوم بود. چهارم این بیان به خدمت شما عرض شود که بله این بود که ما می‌دانیم وجوب نفسی دارد حالا این چهارم که وجوب نفسی دارد سه تقریب دارد که دوتای آن را عرض کردیم که یکی انحلال است، یکی انبساط است، یک سومی هم هست که این می‌شود سه‌تا بیان برای وجه چهارم، سه‌تا بیان برای وجه چهارم می‌شود که انشاءالله این را فردا ذکر می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.